



محمدحسن مهت

نهضت جنگل در گذر زمان...

می‌گرفتند، این بیت را می‌خواند:
به گیتی به از راستی پیشه نیست
ز کزی بتر هیچ اندیشه نیست

روحانی شهید، میرزا کوچک، اولادی نداشت، لیکن برادرانش فرزندان متعددی داشتند که همه آنان به نام خانواده جنگلی چون او فکر می‌کنند و نیات و اندیشه او را ارج می‌پندند و از او پیروی می‌کنند. میرزا در ذیل نامه‌های خود اعم از رسمی و غیر رسمی کلمه «کوچک» را می‌نگاشت و سه خط مورب روی آن رسم می‌کرد. باری میرزا کوچک خان با چنین ویژگی‌هایی پس از تحصیلات به رشت بازگشت و در زمان پورش استبداد، بین طلاب دینی و اهالی رشت، تبلیغات را آغاز کرد.

بی‌مناسبت نیست پیش از شرح فشرده اقدامات میرزا و قیام عظیم جنگل به شرح شمه‌ای از اوضاع ایران قبل از جنگل بپردازیم: همان طور که در سطور پیش اشاره شد، قیام جنگل همزمان با آغاز جنگ جهانی اول شکل گرفت. شعله‌های این جنگ خانمانسوز از همان آغاز به ایران نیز سرایت کرد و اوضاع پریشان ایران را آشفته‌تر ساخت. ایران با آنکه در این جنگ شرکت نداشت و حتی اعلام بی‌طرفی کرده بود، لیکن از آسیب و صدمات آن در امان نماند و در معرض تعدی و تجاوز نیروهای بیگانه قرار گرفت. روس‌ها به فرماندهی ژنرال باراتف، چون سیل به طرف ایران سرازیر شدند و نیروهای متجاوز، روس از ارتکاب هیچ جنایتی در حق ایرانیان دریغ نکردند. ارتش انگلیس از یک سو و نیروهای عثمانی از دیگر سو، با زیر پانهادن همه قوانین بین‌المللی در خاک ایران پیش می‌راندند، هستی و دارایی ایران به تاراج می‌رفت و دولت ایران به علت ضعف و نداشتن مردان کارآمد قادر به جلوگیری نبود.

ارتش روسیه در گیلان و دیگر نقاط ایران دست به چپاول و غارت زد و حقوق و اموال و نوامیس مردم دستخوش تجاوز گردیدند. آزادگان کشور که عرصه را بر خود تنگ می‌دیدند، دست به مهاجرت می‌زدند و افراد صالح زمامدار، در برخورد با مشکلات از کار کنارگیری می‌کردند و عناصر ناصالح که به دنبال چنین فرصتی بودند تحت لوای بیگانه، منافع و مقاصد شوم خود را به مرحله اجرا درمی‌آوردند. قدرت نظامی کشور تحت نظر افسران روسی با عنوان «بریگارد قزاق همایونی» اداره می‌شد که افراد آن را ایرانیها تشکیل

سخت‌نور نبود، لیکن سنجیده و آرام سخن می‌گفت. کلامش اغلب با مزاح و لطیفه توأم بود. در قیافه و در لحنش چنان جذب‌ای بود که به ندرت اتفاق می‌افتاد مخاطب مجذوب متانت و مسحور بیاناتش نگردد.

روحانی شهید، میرزا کوچک، یک انسان مؤمن و معتقد مذهبی تمام عیار بود. واجباتش هرگز ترک نمی‌شدند و همیشه بین دو نماز، آیات «ومن يتوكل على الله فهو حسبه» و «قل اللهم مالك الملك» و «لاتحسبن الذين قتلو فی سبيل الله امواتا» را زمزمه می‌کرد. مردی بود حساس و زودرنج و آنگاه که از واقعه ناگواری دلتنگ می‌شد، سواره به گردش می‌رفت و یا در قریه اشکلن به یکی از خواهرانش که در آنجا سکونت داشت، سر می‌زد. او عقب‌افتادگی ایرانیان را نتیجه ضعف فرهنگی می‌دانست و مصمم بود تا جایی که امکان دارد به تأسیس مدارس اقدام کند و سطح تعلیمات عمومی را ارتقا دهد و عقیده داشت که تعلیمات عمومی باید اجباری و مجانی باشد. روحانی شهید، میرزا، اهل بند و بست و سیاست بازی و تزویر نبود و در محاوراتش با اشخاص و شخصیتها به دروغ و تزویر و تقلب توسل نمی‌جست. او هیچ سیاستی را بالاتر و مؤثرتر از راستی و درستی نمی‌شناخت و زیناش جز به حقیقت گشوده نمی‌شد و در پاسخ کسانی که در این زمینه به او ایراد

روحانی شهید، میرزا کوچک، قبل از انجام هر کار مهمی از طریق استخاره با خدا مشورت می‌کرد و معتقد بود که هر کاری باید با مشیت الهی توأم گردد تا ثمربخش باشد و در اموری که نتیجه‌اش نامعلوم است استخاره با خداوند به انسان نیرو و قوت قلب می‌بخشد.

در دومین سال جنگ بین الملل اول یعنی در سال ۱۲۹۴ شمسی، حادثه‌ای عظیم در ایران رخ داد که به قیام جنگل معروف شد. این قیام می‌بایست با تمام مشخصات و نوسانات و با تمام نشیب و فرازهایش، نه تنها در سینه تاریخ ایران، بلکه در صفحات تاریخ جهان ثبت و ضبط می‌شد، ولی ماجرای جنگل به سبب توطئه‌ها و دسیسه‌های شوم عوامل و قدرتهای استکباری جهان سالها از نظر عموم مکتوم و ناشناخته ماند و هر جناحی، چه چپ و چه راست، به سبب مذاق و مشرب و اقتضا و نفع و تمایلات سیاسی خویش درباره آن چیزی گفت و نتیجه‌ای گرفت.

باری قائد این قیام، روحانی بزرگی بود پرورده مکتب سرخ تشیع به نام میرزا یونس، معروف به میرزا کوچک خان جنگلی، مردی با ایمان بسیار و نیرویی اندک.

میرزا یونس، فرزند میرزا بزرگ، اهل رشت، در سال ۱۲۹۸ هجری قمری در استادسرای رشت و در خانواده‌ای متوسط الحال چشم به جهان گشود. تحصیلات مقدماتی را در رشت گذراند و سپس به تهران رفت و به صف طلاب علوم دینی پیوست و به منظور تحصیل علوم دینی در «مدرسه محمودیه» اقامت گزید و به کسب فقه و اصول و صرف و نحو و معانی بیان پرداخت. میرزا می‌رفت تا به درجه اجتهاد نائل گردد که حوادث و آشفته‌گیهای ایران و نابسامانیهای کشور، مسیر زندگیش را تغییر داد و رسالتی بر عهده‌اش قرار گرفت تا تصادی مستضعفین ایران را با غرش گلوله‌ها به گوش جهانیان برساند و بنیانگزار حرکتی گردد که پس از ۶۰ سال و اندی، نتیجه آن به صورت جمهوری اسلامی در ایران و در جهان نمایان شد.

میرزا مردی بود خوش چهره، قوی بنیه، دارای سیمایی متمسّم و پیشانی گشاده، شاعر مشرب و ادیب، مؤدب و متواضع و خوش برخورد. سخت عقیف و با عاطفه و معتقد به اصول و فرایض دینی و صریح‌اللهجه و طرفدار عدل و حامی مظلومان بود. خاطراتی که از طلاب در ایام طلبگیش منقول است، مؤید این معنی است که در همان ایام نیز اگر کسی به دیگری کوچک‌ترین تعدی می‌کرد با عکس‌العمل شدید او مواجه می‌شد.

روحانی شهید، میرزا کوچک، قبل از انجام هر کار مهمی از طریق استخاره با خدا مشورت می‌کرد و معتقد بود که هر کاری باید با مشیت الهی توأم گردد تا ثمربخش باشد و در اموری که نتیجه‌اش نامعلوم است استخاره با خداوند به انسان نیرو و قوت قلب می‌بخشد. میرزا مردی بود که ساکت و متفکر و آرام، ناطق و



می دادند، ولی مریبانان روسی بودند. این مریبان گزارشات سیاسی و نظامی را مستقیماً به پترزبورگ، می فرستادند. خلاصه این که اوضاع کشور در آن زمان چه از نظر اداری و اجتماعی و چه از لحاظ اقتصادی و سیاسی مغشوش و درهم ریخته بود و مایه تأسف و تأثر همگان. هیئت حاکمه، مردم مفلوک و آواره و بی تکلیف و بی خانمان را به حال خود رها کرده بود و از این روی، طوفانی از خشم در دل سوخته مردم موج می زد. در چنین اوضاع و احوالی بود که میرزا مقدمات حرکت جنگل را فراهم دید تا کشتی طوفان زده این کشور آشفته را به ساحل نجات برساند و به همین منظور به رشت بازگشت و همزمان با یورش استبداد به آزادخواهان، عده ای از آزادگان را در رشت با خود همراه ساخت، گروه «مجمع روحانیون» را تشکیل داد و ضمن تهیه چند قیبه اسلحه، فنون جنگی و نظامی را به یاران خود آموخت. سپس و به دنبال این اقدام با عده ای از اسرای آزادخواه و مترقی وابسته به «اتحاد اسلام» در تهران تماس گرفت و به گفت و گو پرداخت. «اتحاد اسلام» به وسیله عده ای از بزرگان مذهبی چون سید جمال الدین اسدآبادی، سید عبدالرحمن کواکبی، سید محمد عبده به وجود آمده بود و عده ای از روحانیون و رجال شهر ایران نیز عضویت آن را قبول کرده بودند. در این گفت و گوها عده ای معتقد به اتخاذ روش ملامی بودند و گروهی اقدامات حد و مقاومت مسلحانه را تجویز می کردند. نتیجه مذاکرات این شد که اگر کانون چنانچه علیه بیدادگرها و تجاوزات بیگانگان به وجود آید، سبب خواهد شد که متجاوزین سر جای خود بنشینند. شهید میرزا کوچک در راه تحقق این نیت داوطلب گردید و همراه یکی از مجاهدین دوره مشروطه، یعنی میرزا علی خان دیوسالار، به ماندن در آن رهسپار شد. نظر میرزا علی خان دیوسالار این بود که در جنگلهای انبوه ماندن را بهتر و سریع تر می توان به تهیه مقدمات این امر پرداخت، لکن به نظر می رسید که میرزا با این امر موافقت نداشت و جنگلهای گیلان را برای اقدامات خود مناسب می دانست، از این رو از دیوسالار جدا شد و سفر انفرادی را به سوی لاهیجان آغاز کرد و با دکتر حشمت که در آن شهر طبابت می کرد، ملاقات و مقدمات حرکت انقلابی جنگل را پی ریزی کرد.

نخستین حرکت میرزا پیش از قیام جنگل، حمایت از متضعین لشت نشا بود که علیه استبداد برخاسته بودند. سپس با آزادخواهانی متعدد چون شهید مدرس و ستارخان همکاری نزدیکی را آغاز کرد و در فتح قزوین، دلاوریها از خود نشان داد و به قصد سد کردن حملات ایل شاهسون در اردبیل، به یاری ستارخان شتافت. از اقدامات مهم و ارزشمند دیگر میرزا، خلع سلاح افراد پیچر اخوف روسی بود. سلاحهای به غنیمت گرفته شده، در اختیار مبارزان جنگل قرار گرفت و نیز از چپاول منطقه توسط این افراد جلوگیری به عمل آمد.

میرزا با آنکه در تهران با مشروطه خواهان متعدد همگام بود، لکن هرگز کار دولتی نپذیرفت و پس از آنکه قیام مشروطه توسط لبرالها به انحراف و شکست انجامید، به رشت بازگشت. نخست در صدد برآمد از افراد معتقد محلی که اندیشه های مساعد داشتند، کمک بگیرد، ولی خیلی زود پی برد که صاحبان ملک و ثروت اگر چه

خیر اندیش باشند، بیشتر می پسندند، بی معارض و بی رنج و به دور از دردسر از جنجال فاصله بگیرند، از این روی از این قبیل اقدامات منصرف شد و ضمن صلاح اندیشی با یاران نزدیکش، قرار شد خود به تنهایی به جنگل و «خراط محله» توله برود و دوستانش از حیث سلاح و نیروی انسانی وی را یاری کنند.

جنگلیها، پس از مبارزاتی که شرح آن در حوصله این مختصر نیست، در سال ۱۳۲۰ هجری قمری در گیلان، حکومت جمهوری اعلام کردند که اساس آن بر حفظ موازین و اجرای قوانین عالیه اسلام و لغو کلیه قراردادهای ظالمانه و نابرابر، حفظ آزادیهای فردی و اجتماعی بود.

قیام جنگل هفت سال طول کشید و سرانجام با توطئه های قدرتها استکباری و عوامل داخلی آنها به شکست ظاهری انجامید.

بررسی قیام جنگل و جنایتهایی که منجر به این قیام شد، به سبب دیدگاههای مشترک این قیام با انقلاب اسلامی، سخت ضروری است، زیرا در این مرحله حساس از تاریخ پر نشیب و فراز امت مسلمان ایران و در گرماگرم این مبارزه بی سابقه علیه قدرتهای استکباری که دشمنان گوناگون در کمین انقلاب نشستند و با

در قیام جنگل سه مسئله شایان توجه وجود دارد، نخست پایگاه سازش ناپذیر میرزا و دیگری خیانت حکومت به اصطلاح انقلابی سوسیالیستی روسیه و عمال داخلی، یعنی کمونیستهای ایران به قیام جنگل و توطئه و سازش شرق و غرب در شکست دادن انقلاب جنگل و سوم نفوذیهای چپ نما از جمله خالو قربان و احسان الله خان.

انقلاب اسلامی ایران در ستیزند، شناخت توطئه های دشمن و سوابق دامهای فریبی که در هر قدم گسترده است، برای نسل جوان از اهم مسائل است تا تکیه بر تجربیات تلخ گذشته، مسئولیت سنگین خود را در پیشبرد انقلاب تاریخی ایران درک کنند و تمهیداتی را که به کار می روند تا انقلاب ایران از بزرگ ترین نیروی محرکه فکری خود، یعنی اسلام و روحانیت محروم گردد، بی اثر سازند و ماهیت توطئه های را که در گذشته سبب شد قیام جنگل به شکست انجامد، بشناسند و با آن شناخت و تجربیات، وظیفه خود را در قیال اسلام و انقلاب انجام دهند، زیرا پس از شکست ظاهری این قیام، مورخین وابسته به امپریالیزم غرب و شرق، هریک از دیدگاههای خود به تحریف شخصیت میرزا و

حقیقت انقلاب جنگل پرداختند تا از این رهگذر روی خیانتها و دسیسه های خود پرده بکشند. «سر پرسی سایکس»، مورخ انگلیسی، در کتاب خود به نام «تاریخ ایران» از میرزا به عنوان راهزن نام می برد و حبیب الله مختاری نویسنده کتاب «تاریخ بیداری ایران»، میرزا و یارانش را در زمره غارتگران به حساب می آورد و پروفیسور میخائیل سرگه بویویچ، مورخ و ایرانشناس شوروی، میرزا را به سازشکاری متهم می سازد. در جوار این تحریف حقایق توسط بیگانگان، مزدوران داخلی دو ابرقدرت شرق و غرب، یعنی روزنامه های دوران پهلوی و رسواینامه های حزب منحل توده نیز کمتر از اربابان انگلیسی و روسی خود درباره میرزا یاهه سرایی نکردند، از این روی چهره حقیقی میرزا و ابعاد گسترده مبارزات مبارزاتی برای عموم و به ویژه نسل جوان در پرده ابهام باقی ماند. در قیام جنگل سه مسئله شایان توجه وجود دارد، نخست پایگاه سازش ناپذیر میرزا و دیگری خیانت حکومت به اصطلاح انقلابی سوسیالیستی شوروی و عمال داخلی، یعنی کمونیستهای ایران به قیام جنگل و توطئه و سازش شرق و غرب در شکست دادن انقلاب جنگل و سوم نفوذیهای چپ نما از جمله خالو قربان و احسان الله خان.

میرزا دست پرورده مکتب تشیع بود. پیرو مکتبی بود که پیشروان آن در تاریخ، اسطوره مقاومت و مبارزه و آشتی ناپذیری بودند. میرزا با روحیه کفرستیز نشأت گرفته از مکتب، در برابر دو ابرقدرت بزرگ استکباری آن زمان، یعنی کفتران پیر انگلیس و حکومت نوپای معامله گر شوروی که هر یک سعی داشتند از نمود جنگل کلاهی برای خود بسازند، حسین وار به مقاومت برخاست و تن به سازش در نداد که در این مجال اندک به نمونه هایی از آنها اشاره می کنیم: «وثوق الدوله»، نوکر انگلستان، عده ای را از سوی خود به جنگل گسیل می داد و به میرزا پیشنهاد می کند که در صورت سازش با او و انگلیسیها فرمانفرمایی گیلان و سواحل بحر خزر را به او واگذار خواهد کرد. پاسخی که میرزا به وثوق الدوله می دهد، چنین است: «من با دولتهای دست نشانده اجنبی کار نخواهم کرد.» و آنگاه که رتسمستر کیکاوتیکوف، رئیس بریکارد قزاق تهران، در صدد تهدید و تطمیع میرزا برمی آید و طی نامه ای به او می نویسد:

«از آنجایی که دولت علیه ایران شخص مرا جهت قلع و قمع ریشه فساد جنگل تعیین فرموده و این مسئله قطعی است و از کسانی که با شما همراهی می کنند، اطلاع کامل داریم، به جزای خود نخواهند رسید، به جنابعالی که سردسته این جماعت هستیید اعلام می شود ریشه و مبدا، فساد را از صفحه گیلان کنده و مضمحل خواهیم نمود... لذا با همان اطمینان و قول شرف نظامی قسم است چنانچه به اردوی قزاق ایران و به من پناهنده شوی و حرف مرا بپذیری، قول می دهم که وسایلی فراهم دارم که بقیه عمر خود را با همان احترام و با مشاغله عالی به آسودگی زندگی نمایم...» میرزا، این حماسه ایمان و مقاومت، چنین ندان شکن پاسخ می دهد:

«دیر آمدی ای نگار مست! از صدر تا ذیل مرقومه ۲۱ شهر جاری را با دیده دقت دیدم. بنده به کلمات عقل فریبانه اعضا و اتباع این دولت که منفور ملتند فریفته نخواهم شد. از این بیشتر، نمایندگان دولت انگلیس با وعده هایی که به سایرین دادند و یکبارگی قبالة مالکیت ایران را گرفتند، تکلیفم کردند تسلیم نشوم. مرا تهدید و تطمیع، از وصول به معشوق و مقصودم باز نخواهد داشت. وجدانم به من امر می کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف اجنبی است کوشش کنم. شما می فرمایید نظام نظر به حق یا باطل ندارد و مدعیان ملت را هر که و هر چه هست باید قلع و قمع نمود تا دارای منصب و مقام گردند. بنده عرض می کنم تاریخ عالم به ما اجازه می دهد هر دولتی که نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد، وظیفه ملت است که برای خلاصی وطن قیام کند، اما کابینه حاضر می گوید من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخرم بفروشم. در قانون اسلام مدون است که وقتی کفار به ممالک اسلامی مسلط شدند، مسلمین باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که من اسلام و انصاف نمی شناسم، باید دولت ضعیف را اسیر آر و کشته مقاصد خود سازم.

در خاتمه درخواست ملاقات کرده بودید، عرض کنم، اشخاصی که دارای شرافت قوی نیستند، ملاقات کردن یا ایشان از قاعده عقل به دور و بیرون است. فقط بین ما و شما باید خداوند فرماید.»

و زمانی که «فقا» رفته رفته مشت خود را باز می‌کنند و چهره واقعیشان آشکار می‌شود، میرزا کوچک جنگلی برای «نبن» صدر شورای کمیسرهای ملی شوروی پیام می‌فرستد که: «اینک به جای یک دولت خارجی که وجود داشت، مداخله دولت خارجی دیگری شروع شده است.» و در جای دیگر صراحتاً بر سر نماینده شوروی در ایران فریاد می‌کشد، «من آلت دست قوی‌تر از شما نشده‌ام تا چه برسد به شماها.»

ما در قیام جنگل، گسترده‌ترین ابعاد فاجعه را در سازش دو ابرقدرت شرق و غرب می‌بینیم. سازش سیاسی، اقتصادی شوروی و سوسیالیستی و انگلستان امپریالیست از یک سو و انعقاد قرارداد منحوس ۱۹۲۱ از سوی دیگر، در انقلاب جنگل نقش شومی را ایفا کرد. کراسیس از سوی مقامات شوروی برای مذاکره به لندن می‌رود و دامنه این مذاکرات به انقلاب گیلان کشیده می‌شود. دیپلماسی انگلستان، سیاستی را تعقیب می‌کند که لازمه آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود. دولت شوروی که در مذاکرات فی‌مابین امتیازاتی را از انگلستان اخذ کرده بود، می‌بایست متقابلاً امتیازاتی به او داد و آن جز توافق بر سر نابودی انقلاب جنگل چیز دیگری نبود.

روشنترین وزیر مختار شوروی در ایران، به مناسبت تاجگذاری سلطان احمدشاه، در تطفی خطاب به او، نیات خیانتار شوروی را به انقلاب جنگل چنین ظاهر ساخت.

«اجازه اعلیحضرت علاوه می‌نماید که دولت متبوعه اینجانب ذات اقدس همایونی را مظهر تمامیت استقلال ایران می‌داند... خاطر همایونی را مطمئن می‌سازد که دولت متبوعه دوستدار، نظر به تعهداتی که در موقع انعقاد قرارداد نموده است، با نهایت صمیمیت اقدامات لازم را در تسریع تصفیه مسئله گیلان اتخاذ خواهد نمود.»

و به منظور تکمیل خیانت دولت متبوعه خود، همین شخص در نامه‌ای خطاب به مرحوم میرزا کوچک خان، ضمن ریختن اشک تمساح، ماهیت حقیقی دولت متبوعه خود را در مقابل انقلاب جنگل آشکار می‌سازد:

«... از آنجایی که ما، یعنی دولت شوروی، در این موقع نه تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده، بلکه مضر می‌دانیم، این است که فرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده ایم.»

روشنترین در این نامه ضمن اشاره به قرارداد منحوس ۱۹۲۱ می‌نویسد:

«این نظریات، مرا اادار کرد در رابطه شما با دولت مداخله‌ناپذیر، شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد، ما مجبور هستیم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم...»

در خاتمه، دایه مهربان‌تر از مادر، پیشنهادهای سازش و خلع سلاح به میرزا کوچک خان می‌دهد.

«... من همان می‌کردم که پس از خروج قوای بیگانه و صدور تأمین نامه برای شما به وسیله من شما یا خلع سلاح شده و یا به نقطه‌ای خودتان را کنار می‌کشید...»

میرزا که در ابتدا با حسن نیت با انقلاب شوروی برخورد کرده بود و جز صداقت و صمیمیت انقلابی، انتظار دیگری از آن نداشت، با گذشت زمان غرق در توطئه‌های انقلاب شوروی شد، در پاسخ نامه به روشنتان نوشت: «من و یارانم در مشقتهای فوق الطاقه چندین ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات

دیپلماسی انگلستان، سیاستی را تعقیب می‌کرد که لازمه آن پایان یافتن انقلاب گیلان بود. دولت روسیه که در مذاکرات فی‌مابین امتیازاتی را از انگلستان اخذ کرده بود، می‌بایست متقابلاً امتیازاتی به او داد و آن جز توافق بر سر نابودی انقلاب جنگل چیز دیگری نبود.

خارجی و فساد خائنین داخلی، تأمین آزادی رنجبران ستمدیده مملکت.»

«من انقلاب را یگانه راه علاج و نجات قطعی ملت از مشکلات موجود می‌دانم.»

وقتی روشنتان مثل همیشه پاسخ «نه» از میرزای می‌شنود و از موضع او که حاکی از عدم سازش و تصمیم به ادامه انقلاب است، آگاه می‌شود، گوشه‌ای از توطئه را در نامه دیگری برای میرزا آشکار می‌سازد:

«... این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق، رضاخان سردار سپه، چندین بار از من خواست که این مسئله را به دستور قوام السلطنه و به زور اسلحه پایان دهم، هر بار من جلوگیری کردم. من از روی تجربه آموخته‌ام که ملت ایران از ضعف قوای مرکزی بهره‌مند نمی‌شود... فقط یک دولت قوی مرکزی است که می‌تواند عملیات امپریالیستی را در ایران خنثی نماید.»

توجه شود که منظور آقای روشنتان از حکومت مرکزی ضد امپریالیستی، همان رضاخان قلدر عامل امپریالیسم انگلستان است. برای تکمیل خیانت شوروی به انقلاب جنگل، «کلانتر اول» وابسته نظامی شوروی و قونسول آن کشور در رشت، با به پای کودتاچیان سال ۱۲۹۹، ورود کودتاچی به گیلان را جشن گرفتند و میرزا و یارانش صحنه تسلیم و خیانت خالوقربان را نظاره کردند. بهتر است در این مورد به یادداشت‌های سرلشکر کویا، آجودان رضاخان، نظری بیفکنیم:

«... جمعی از رشت آمده منتظر تشریف‌فرمایی حضرت اشرف (منظور رضاخان قلدر است) بودند که اجازه تحصیل کنند خالو قربان شرفیاب شد. بعد از مدتی خالو قربان با پنج درشکه از نزدیکیان و اطرافیان خود وارد امامزاده هاشم شدند، خالوقربان شرفیاب شود و اسلحه ماوزر خود را تقدیم حضرت اشرف نمود. حضرت اشرف ماوزر را گرفت و دوباره پس داد.»

بی‌مناسبت نیست بیفزاییم که در این میان احسان‌الله خان و دیگر بلشویکها به دنبال توافق شوروی با حکومت رضاخان به شستی نشستند و به شوروی، نزد اربابان خود رفتند، زیرا کلاتراتف به احسان‌الله خان و یارانش گفته بود، «خواستهای شما با آمدن رضاخان میرپنج به گیلان تأمین شد. می‌توانید به روسیه بروید.»

ویاران از پشت خنجرزن میرزا، چنین کردند. آری هر چه کفه ترازوی مذاکرات و سازشهای نارقیقان میرزا سنگین تر می‌شد، فشار بر انقلابیون و اقدام به تارومار کردن آنها هم شدت می‌گرفت.

اسماعیل خان جنگلی نامه‌ای از فرستاده میرزا به نزد روشنتان نقل می‌کند که نشاندهنده تغییر چهره و خیانت حکام شوروی سوسیالیستی است:

«روشنتان با ملاقات نمودم و گفتیم که جهت انجام قضایای گیلان و مذاکره در تکالیف دولت و پیشنهادات شما آمده‌ام. روشنتان در جواب همه، بنای مغالطه را گذاشت و فقط به بنده گفت که به دولت ایران بدون قید و شرط تسلیم شوید...»

و بدین ترتیب فاجعه آغاز می‌شود و سر بریده میرزا بر نیزه خیانت و توطئه، فاجعه کربلا را تکرار می‌کند. میرزا و یارانش شهید می‌شوند و قیام جنگل چون واقعه کربلا به شکست نظامی می‌انجامد، اما پس از گذشت سالیان سال، انقلاب اسلامی ایران با پایگاه عقیدتی نه شرقی، نه غربی قیام جنگل شکل می‌گیرد، تاریخساز و حماسه‌پرداز می‌شود و آرزوی میرزا جامه عمل می‌پوشد. بررسی خیانت‌های شرق و غرب، به ویژه شرق، آن دشمن خطرناک دوست نما، بعد عظمت پایگاه سیاست نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی را بیش از پیش نمایان می‌سازد.

آنچه که جای درنگ و تعمق دارد همسانی انقلاب جنگل و انقلاب اسلامی ایران است و شباهت شگرف توطئه‌هایی که توسط غرب جانیاتکار استعمارگر و شرق معامله‌گر و خیانت‌پیشه تکرار می‌شود. باز چون قیام جنگل، شرق و غرب دست‌برآوردی و اتحاد به هم دادند تا نهال نوپای انقلاب اسلامی را که می‌رفت تا درخت تاوری گردد، ریشه‌کن سازند، غافل از آنکه واقعه جنگل تجربه تلخی بود که امت مسلمان ایران حتی به بهای خون تمام عزیزان خود، آن را تکرار نخواهد کرد. انقلاب جنگل و شکست

آن، درس بزرگی به ملت ایران داد. انقلاب جنگل به ما آموخت که اعتماد به ظاهر انقلابی یک حکومت بیگانه کردن دل به صحت و صداقت انقلابی آن داشتن، سرنوشت شومی را به بار خواهد آورد، زیرا سر بریده میرزا، شهر به شهر و منزل به منزل، کوس رسوایی دشمنان مردم و مدعیان خلق و دفاع از منافع محرومین و سیاستهای مزورانه پایگاه و اردوگاه سوسیالیسم بین‌المللی را سرداد. این صدا هنوز در گوش جان مردم ما ملینین انداز است و یادستبایی به چنین آگاهی عظیمی است که به دنبال قطع رابطه با امپریالیزم آمریکا و طرد جاسوسان و عوامل داخلی آنها، یعنی لیبرالها، قلم بطلان بر خیانت‌های پنجاه ساله حزب منفور و منحل‌توده کشید

شد و مشت امت مسلمان به همان سنگینی که بر پوزه امپریالیزم غرب فرود آمد، به دهان باوه سرای نوکران شوروی نیز کوبیده شد و روح میرزا را با ادامه سیاست نه شرقی نه غربی، در جنت شاد ساخت. روانش شاد و راهش پر رهرو باد. ■



آقا یونس کسسانی (چپ)، اسماعیل جنگلی (راست)، حسن دیوان رضایی (استاد).